

دنسترفورس: نخستین مداخله نظامی بریتانیا در قفقاز

(۲۴ بهمن ماه ۱۲۹۶ - ۲۳ شهریور ماه ۱۲۹۷ هـ ش)

حسین آبادیان*

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^(۱) قزوین

سیروان خسروزاده

دانشجوی دکتری رشته تاریخ ایران اسلامی دانشگاه پیام نور

(از ص ۱ تا ۲۰)

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۰۱، تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۲/۲۲

چکیده

مقاله حاضر، رقابت‌های آلمان، عثمانی و بریتانیا برای تسلط بر مناطق نفت‌خیز قفقاز پس از انقلاب بلشویکی روسیه را به بحث می‌گذارد و تأثیر این رقابت‌ها را بر سرنوشت منطقه ارزیابی می‌کند. در این راستا، اهمیت استراتژیک منطقه از منظر سه قدرت بزرگ یادشده بررسی می‌شود و نیروی پیش‌برنده سیاست بریتانیا در قفقاز یعنی نیروی شمال ایران موسوم به دنسترفورس معرفی شده و نقش آن در رقابت‌های منطقه‌ای قدرت‌های جهانی مطالعه می‌شود. مقاله نشان می‌دهد دنسترفورس به‌رغم حضور کوتاه‌مدت چندماهه‌اش در قفقاز، توانست به هدف اصلی خویش که ممانعت از نفوذ آلمان و عثمانی در مستعمرات بریتانیا در شرق بود، جامه عمل بپوشاند؛ یکی از مهم‌ترین دلایل این موفقیت، شکست آلمان در جنگ اول جهانی و متعاقب آن خروج نیروهای عثمانی از قفقاز بود.

واژه‌های کلیدی: دنسترفورس، نفت، قفقاز، سنتروکاسپی، دنستروویل

*نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول مقاله: hoabadian@yahoo.com

مقدمه

با وقوع انقلاب اکتبر و خروج قوای روسیه از جرگه متفقین، نیروهای متفق و به ویژه انگلستان که منافع عظیمی در مشرق‌زمین داشت، تحت فشار نظامی و سیاسی زایدالوصفی قرار گرفتند. یکی از جبهه‌های حساسی که از قوای روسیه تخلیه شد، جبهه قفقاز بود. سیاستمداران انگلیسی به‌زودی متوجه این کانون حساس شدند و با اعزام قوای موسوم به دنسترفورس^(۱) تحت فرماندهی ژنرال دنسترویل (Dunsterville) درصد تعقیب و عملی‌ساختن برنامه‌های آتی خود برآمدند. مأموریت اصلی دنسترفورس موضوعی است که تاکنون به روشنی مورد بررسی قرار نگرفته است. پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی - تحلیلی ضمن ارائه جدیدترین داده‌ها، به تحلیل و بررسی این اطلاعات پرداخته و نشان می‌دهد که اهداف بریتانیا از مداخله نظامی در قفقاز به ترتیب اهمیت، عبارت بودند از: سرنگونی حکومت بلشویکی باکو و محو آثار بلشویسم در آنجا، تسلط بر منابع نفتی باکو و حتی‌المقدور حفظ آن منابع در برابر ترک‌های عثمانی و آلمانی‌ها، و سرانجام دستیابی به ناوگان بحر خزر و سازماندهی مجدد آن به گونه‌ای که حافظ منافع بلندمدت بریتانیا در منطقه باشد. مجموعه این عوامل و دستاوردهای حاصل از آنها زمینه‌ای برای تعقیب سیاست‌های ضد شوروی انگلیس در سال‌های بعد از جنگ اول جهانی شد.

اهمیت موضوع در این است که برخی محافل مالی بریتانیا از همان دوره تزارها و از نیمه‌های قرن نوزدهم در قفقاز نفوذ قابل‌توجهی به‌دست آورده بودند، از همین رو، این منطقه استراتژیک همیشه جایگاهی خاص در سیاست‌های بلندمدت بریتانیا در منطقه داشت. در همین زمان، انگلیسی‌ها که همواره مخالف دستیابی روسیه به بغازهای بسفر و داردانل بودند، طبیعتاً مایل بودند در قفقاز جای پای داشته باشند. به طور مثال، در جریان جنگ‌های کریمه (۱۸۵۳ - ۱۸۵۶ م) همراه با نیروهای فرانسه به یاری عثمانی شتافتند و یا در کنفرانس برلن، در سال ۱۸۷۸م، کشورهای آلمان، انگلیس و فرانسه با گسترش نفوذ روسیه در اروپای شرقی و مدیترانه و راهیابی این کشور به آب‌های آزاد مخالف بودند. این کشورها با تصرف باتوم به دست قوای روسیه مخالفت کردند و تصویب نمودند این شهر تحت اداره بین‌المللی درآید، و البته منظور از اداره بین‌المللی، بسط نفوذ کشورهای شرکت‌کننده در این بندر و چه بسا سراسر قفقاز بود. این تحرکات تا انقلاب بلشویکی روسیه به سال ۱۹۱۷ ادامه یافت و از این به بعد بود که بریتانیا تلاش

کرد در خلأ ناشی از حضور سه قدرت بزرگ جهانی یعنی روسیه، آلمان و عثمانی از موقعیت استفاده کرده و نفوذ خویش را در قفقاز بسط دهد. مقاله حاضر، این تکاپو را مورد بررسی قرار می‌دهد و تلاش دارد به این پرسش پاسخ گوید که مداخله نظامی این کشور در قفقاز و اعزام نیرویی موسوم به دست‌نرفورس به این منطقه، در راستای چه الزامات و برنامه‌هایی صورت گرفت و این برنامه‌ها تا چه میزان تحقق یافته و عملی شدند؟

۱. انقلاب اکتبر و پیامدهای سیاسی - نظامی آن

با وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و عقب‌نشینی نیروهای روسیه از جبهه‌های جنگ، بریتانیا با مشکل بزرگی مواجه شد. جبهه جنوب روسیه و قفقاز در مقابل نیروهای عثمانی و آلمان بی‌دفاع ماند. (میروشنیکف، ایران در جنگ جهانی اول، ص ۳۳) انگلیسی‌ها و روس‌ها در آغاز جنگ مسئولیت نبرد در شرق عثمانی را میان خود تقسیم کرده بودند. روس‌ها مسئولیت شمال این محدوده را که شامل ارمنستان و کردستان بود، و انگلیسی‌ها مسئولیت قسمت جنوبی را که مشتمل بر طرح حمله به بین‌النهرین یا عراق امروزی، از طریق خلیج فارس و تسلط بر آن منطقه بود، بر عهده گرفته بودند. روس‌ها و انگلیسی‌ها با یک طرح دقیق در حال پیشروی به سوی اهداف خود بودند و فاصله میان نیروهایشان در مناطق یادشده روز به روز کمتر می‌شد؛ به عبارتی، روس‌ها از شمال و انگلیسی‌ها از جنوب در آستانه تصرف نهایی مناطق شرقی امپراتوری عثمانی که هم‌مرز با ایران بود، قرار داشتند. در چنین شرایطی سد محکمی در برابر رسوخ قوای عثمانی به سوی شرق ایجاد شده بود. (لنزوسکی، صص ۴۷-۴۸) بنابراین در جبهه شرق، انگلیسی‌ها به کمک قوای عظیم روسیه توانسته بودند جلوی توسعه‌طلبی ترک‌ها را بگیرند، اما ثبات و پایداری روس‌ها زیاد به طول نینجامید.

جنگ طولانی و خونین جهانی در کنار اوضاع آشفته داخلی روسیه به انقلاب مارس ۱۹۱۷ در این کشور انجامید. در ۸ مارس ۱۹۱۷ / ۱۷ اسفند ۱۲۹۶، آشوب‌هایی در پتروگراد روی داد و پنج روز بعد یک دولت موقت به رهبری پرنس لووف روی کار آمد. (p.3 Kazemzadeh, متفقین در ابتدا از انقلاب روسیه حمایت نمودند، زیرا فکر می‌کردند استقرار یک حکومت دمکراتیک در روسیه به توده‌های خسته از جنگ، جانی تازه می‌دهد. (Timothy, p.94) رژیم جدید روسیه سیاست ادامه جنگ و همراهی با متفقین

علیه متحدین را دنبال کرد و در واقع این رویه یکی از دلایل عدم مخالفت متفقین با انقلاب مارس و رژیم برآمده از آن باید تلقی شود.

تا تابستان ۱۹۱۷م/ ۱۲۹۶ هـ ش سربازان روسیه در جبهه‌های جنگ استقامت به خرج می‌دادند. خط جبهه قوای روس از نواحی جنوبی روسیه شروع می‌شد و در سراسر قفقاز و دریای خزر و شمال غرب ایران امتداد می‌یافت و جناح چپ آنان به جناح راست قوای انگلیس که در حدود ایران و بین‌النهرین، در طرف شرق بغداد واقع گردیده بود، ملحق می‌شد (دنسترویل، ص ۶). اما برای متفقین و مهم‌تر از همه انگلیس، اهمیت موضوع در این نهفته بود که این انقلاب اکتبر بود که ضمن دگرگون ساختن وضعیت موجود در آن زمان، این کشور را با مخاطرات بزرگی روبه‌رو ساخت، به واقع انقلاب اکتبر معادلات جهانی را با بحران مواجه ساخت.

حتی پیش از وقوع انقلاب اکتبر بخش عظیمی از سربازان روسیه تمایلی به ادامه جنگ نداشتند (مابری، ص ۳۲۵). اکنون در نتیجه انقلاب اکتبر، بریتانیا با وضعیت پیچیده‌ای مواجه شده بود. نیروهای روسیه که جبهه قفقاز را حفظ کرده بودند، بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر بودند و برای بریتانیا جایگزین کردن چنین نیرویی ممکن نبود (Timothy, p.94). علاوه بر این، خلأ به‌وجودآمده ناشی از کناره‌گیری روس‌ها از ادامه جنگ، به آلمان اجازه داده بود تا با خاطر آسوده ۷۶ لشکر خود در جبهه شرق را که شامل حدود دو میلیون سرباز بود به جبهه غرب انتقال دهد (Gukay, p.22). در چنین شرایطی جبهه غرب فشار بیشتری بر بریتانیا وارد می‌ساخت. به عبارت دیگر، در فاصله نوامبر ۱۹۱۷/آبان ۱۲۹۶ تا مارس ۱۹۱۸/اسفند ۱۲۹۶، به دنبال عقب‌نشینی نیروهای روسیه از جبهه‌های جنگ، قوای آلمان در جبهه غرب سی درصد افزایش پیدا کرده بود، این در حالی بود که نیروهای متفقین در این جبهه با ۲۵ درصد کاهش مواجه شده بودند (Timothy, p.95). با توجه به مطالب یاد شده می‌توان به تأثیر خلأ ناشی از نیروهای روسیه در جبهه‌های جنگ با آلمان در نتیجه انقلاب اکتبر، پی برد. حال باید دید خطرات ملموس قوای آلمان و ترکیه برای بریتانیا در جبهه قفقاز به چه میزان بود.

۲. مقاصد بلندمدت عثمانی در جنگ اول جهانی

در آستانه جنگ جهانی اول سیاست‌های امپراتوری عثمانی تحت تأثیر یک عامل مهم یعنی پان تورانیسم قرار داشت. هدف از پان تورانیسم، گردآوری تمام ملت‌های تورانی

در محدوده یک ترکیه وسیع از بغاز بسفور تا آسیای میانه بود (پاسدرماجیان، ص ۴۷۸). بنابراین، هدف اصلی پان تورانیسم اتحاد تمام مردمانی بود که گمان می‌رفت ریشه‌های آنها به توران، یعنی منطقه‌ای نامشخص و البته خیالی در دشت‌های آسیای میانه می‌رسد (لاندو، ص ۱۹). از این دیدگاه عثمانی‌ها علناً شرق قفقاز را بخشی از امپراتوری مورد نظرشان می‌دانستند که مقرر بود در جغرافیایی قرار گیرد که از جمله مناطقی چون شمال قفقاز، شمال غرب ایران و ترکستان را نیز دربر می‌گرفت. ابزار اصلی سیاست پان تورانی انور پاشا وزیر جنگ بلندپرواز عثمانی در قفقاز، ایجاد یک نیروی رنگارنگ عثمانی - آذربایجانی - داغستانی موسوم به سپاه اسلام بود که حول لشکر پنجم امپراتوری عثمانی تشکیل شده بود (سه ویتنه خوسکی، ص ۱۴۴).

انور پاشا امیدوار بود به جای ولایات از دست‌رفته غربی، یعنی یونان و بخش‌هایی از بالکان، امپراتوری ترک را مستقر کند که دامنه قلمرو آن به درون کریمه و آسیای مرکزی گسترش می‌یافت (استانفورد، ص ۵۴۸). در این میان مأمورین بریتانیایی، اطلاعاتی در دست داشتند که طبق آن، در ماورای خزر برخی از سران قبایل ترکمن از طرفی تحت تأثیر تبلیغات پان اسلامیس عثمانی‌ها، و از طرف دیگر برای دستیابی مجدد به استقلال خویش که در طول جنگ‌های خونین سال‌های دهه هشتاد قرن نوزدهم از دست داده و عملاً طبق عهدنامه آخال به روسیه ملحق شده بودند، به حمایت ترک‌های عثمانی امیدواری نشان می‌دادند (الیس، ص ۹۴).

بنابراین خطر پیشروی ترک‌ها با توجه به اشتراک دینی و زبانی آنان با ترک‌های قفقاز و آسیای مرکزی جدی بود، و در چنین شرایطی طبیعتاً مرزهای هند از سوی ایشان تهدید می‌شد و سیاستمداران انگلیس می‌بایست دیر یا زود به فکر مقابله با ترک‌هایی می‌افتادند که فتح باکو را کلید توسعه طلبی‌های خود می‌دانستند.

۳. اهداف آلمانی‌ها در جنگ اول جهانی

یکی از راهبردهای توسعه طلبانه آلمان قبل از آغاز جنگ، تصرف آسیای صغیر و نفوذ در اعماق آسیا از طریق راه‌اندازی راه‌آهن برلین - بغداد بود. وقتی که در ماه مارس ۱۹۱۷ / اسفند ۱۲۹۶ بغداد به اشغال قوای انگلیس درآمد و احتمال استرداد دوباره آن از طرف ترک‌ها به کلی از بین رفت، آلمانی‌ها ناچار شدند خط سیر خود به طرف مرکز آسیا را تغییر داده، قدری دست بالاتر را بگیرند (دنسترویل، صص ۸-۹)، یعنی به فکر پیشروی به

شرق از طریق نفوذ در قفقاز و آسیای مرکزی افتادند. واضح است که برای اجرای چنین نقشه‌ای تصرف قفقاز و باکو و بحر خزر ضرورت داشت.

آلمان می‌خواست با کشاندن جنگ و ناامنی به حوزه منافع انگلیس در شرق، این کشور را به زانو درآورد. در این راستا آنان با تکیه بر تبلیغات پان‌اسلامیسم و پان‌ترکیسم در صدد جلب حمایت مسلمانان و اقوام ترک برآمدند. شخص قیصر معتقد بود که آلمان می‌تواند در مبارزه با انگلیس و روسیه روی کمک مسلمانان حساب کند (گرکه، ص ۳۳). به دنبال انصراف بلشویک‌ها از جنگ و فراخوانی نیروهای روسیه از جبهه‌های نبرد، بالاخره، در ۳ مارس ۱۹۱۸/۱۳ اسفند ۱۲۹۶، قرارداد صلحی میان روسیه شوروی با آلمان از طرفی و کشورهای هم‌پیمانش از طرف دیگر، منعقد گشت. این قرارداد که تماماً به زیان روس‌ها بود توسط روس‌ها مطلوب قلمداد می‌شد چرا که امضای این پیمان را فرصتی برای استقرار رژیم کمونیستی می‌دانستند و از آن استقبال کردند. (پالمر، ص ۵۴۱) آنان بخش‌های وسیعی از مناطق غرب و جنوب غربی خود را از دست دادند. به موجب این قرارداد، امپراتوری عثمانی به‌تنهایی مناطقی به وسعت ده هزار مایل و جمعیتی حدود ۶۰۰ هزار نفر را به‌دست آورده بود (Gukay, p.31). شاید یکی از مهم‌ترین فصول این قرارداد که نشان می‌داد آلمان واقعاً در جستجوی رسوخ در شرق و در نتیجه مورد تهدید قراردادن منافع انگلیس در این بخش از جهان بود، فصل ۷ قرارداد بود که اعلام می‌داشت:

«دولت ایران و دولت افغانستان باید مستقل بوده و ضمیمه هیچ دولت دیگری نگردند و دول امضاکننده قرارداد موظفند که استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت مملکتی ایران و افغانستان را محترم شمارند» (سپهر، ص ۴۹۵).

این ماده نشان‌دهنده اهداف طولانی‌مدت آلمان در منطقه و بیانگر سیاست این کشور در توسعه‌طلبی به سوی شرق بود. در آغاز جنگ، صاحب منصبان عثمانی در افغانستان افزایش یافته بودند. عده‌ای از آلمانی‌ها هم با پول فراوان و نوشته‌های پرهیجان بدان‌جا آمده و به اهالی کوهستانی و متعصب منطقه می‌گفتند که قیصر مسلمان شده و سپس اقدام به تبلیغات ضد انگلیسی می‌نمودند (همان، ص ۳۵۵).

در این راستا، فرانتس نیدرمایر سرپرست هیئت اعزامی آلمان و عثمانی به افغانستان که حامل نامه‌ای از قیصر آلمان بود، همراه با چند نماینده عثمانی از قبیل عبیدالله افندی نماینده مجلس، و کاظم‌بیک و دو نفر از ملیون هند بنام برکت‌اله و کومار ماهند، نیز به آنجا رفته بودند. امیر حبیب‌الله خان که در این زمان در افغانستان حکومت

می‌کرد، در ژانویه ۱۹۱۶ طرح پیمان اتحادی را با آنان امضا نمود (لنچافسکی، ص ۵۲). اما قبل از آنکه به این پیمان رسمیت بدهد، در پاسخ به تحریکات این هیئت مبنی بر شورش علیه انگلیسی‌ها، اعلام کرد هرگاه یک نیروی آلمانی به مرزهای کشورش نزدیک شود، بلافاصله مخالفت خود با انگلیس را آشکار خواهد ساخت (Wilson, p.25).

با خروج روسیه از جنگ و با وجود انعقاد معاهده صلح در برست لیتوفسک، نیروهای آلمان و عثمانی برای دستیابی بر مواد خامی که آن‌ها را به ادامه جنگ علیه متفقین قادر می‌ساخت و همچنین برای گسترش عملیاتشان در ایران، افغانستان، و آسیای مرکزی و تهدید هندوستان، همچنان به پیشروی خود در قلمرو روسیه ادامه می‌دادند (آلیس، ص ۶۷). در حقیقت، به نظر می‌رسد معاهده برست لیتوفسک، پیمانی موقت با بلشویک‌ها بود، به عبارت دیگر، سیاست پیشروی آلمان به سوی شرق پایان نیافته بود؛ زیرا شواهدی موجود است که نشان می‌دهد ژنرال‌های آلمانی در اواخر سال ۱۹۱۸ آماده بودند سیاستی ضد بلشویکی را به مرحله اجرا بگذارند (Holger, p.339). این در حالی بود که هنگام خروج روسیه از جنگ، حدود یک میلیون و ششصد هزار تن از اسیران جنگی در روسیه حضور داشتند که اکثر آنان از اتباع امپراتوری اتریش - مجارستان بودند (کنان، ص ۹۸)، و از این میزان حدود ۱۴۰ هزار اسیر آلمانی و اتریشی توسط انقلابیون بلشویک در آسیای مرکزی آزاد شده بودند. (فرمانفرمیان، ص ۲۹۵) این اُسرا که توسط انقلابیون آزاد شده بودند از بازگشت به وطن خویش مأیوس بوده و برای تهیه یک لقمه نان خالی حاضر بودند در هر ماجرابی شرکت کنند (دسترویل، ص ۱۹۵). چنان‌که آلمانی‌ها به آسیای مرکزی راه می‌یافتند، می‌توانستند با بهره‌گیری از آنان به آسانی به هند برسند. تهدید افغانستان و هند توسط آلمان حتی اگر جدی هم نمی‌بود، باز می‌توانست تعداد زیادی از واحدهای نظامی هندی و بریتانیایی را در حالی که به وجود آنان در نقاط دیگر احتیاج بود، به خود مشغول دارد (آلیس، ص ۲۷). پس برخلاف نظر میروشنیکف که جاه‌طلبی‌های ترک‌های عثمانی و آلمان را نسبت به هند فاقد زمینه واقعی می‌داند (میروشنیکف، ایران در جنگ جهانی اول، ص ۳۱)، می‌توان گفت چنین خطراتی واقعاً وجود داشت. آلمانی‌ها با تسخیر سواستوپل (Sevastopol) در اول ماه مه ۱۹۱۸ / ۱۱ اردیبهشت ۱۲۹۷ و دستیابی به بخشی از ناوگان روسیه در دریای سیاه، به قفقاز راه یافتند. اینک آنها می‌توانستند حتی بدون کمک ترک‌ها در این منطقه دخالت کنند (مابرلی، ص ۳۷۷).

ژنرال لودندورف (Ludendorff) با بی‌تعارفی اعلام کرد که: «دخالت در قفقاز برای آلمان ضروری شده است. این اقدام علاوه بر تضمین مقاومت این ناحیه در برابر متفقین، به منظور به‌دست‌آوردن مواد خام نیز ضروری خواهد بود... ما تنها وقتی می‌توانیم از نفت باکو استفاده کنیم که در قفقاز نه به کمک ترکیه، بلکه به خود متکی باشیم.» (Kazemzadeh, p.147)

وقتی آلمانی‌ها روشن ساختند به دنبال نفت باکو هستند، دولت شوروی بلافاصله مذاکره در این خصوص را پذیرفت و شخص لنین گفت: «آلمانی‌ها پذیرفته‌اند چنان‌که ما نیاز آلمان به نفت را تأمین کنیم، آنان نیز حملات ترک‌ها به باکو را متوقف خواهند کرد، در چنین شرایطی البته که ما هم موافقت خواهیم کرد.» (пипия, стр 126) با توضیحاتی که داده شد روشن گردید که خلأ قدرت متفقین در قفقاز تا چه حد برای آنها و به‌ویژه برای انگلستان که در شرق منافع حیاتی داشت، مشکل‌آفرین شده بود، به همین جهت این قدرت تصمیم گرفت تا نقش فعال‌تری را در قفقاز بر عهده گیرد.

۴. انگلستان و تصمیم به مداخله نظامی در قفقاز

سیاستمداران انگلیسی متقاعد شده بودند که آلمانی‌ها در اندیشهٔ پرکردن خلأ حاصل از سقوط روسیهٔ تزاری هستند (Schwarz, p.106). از طرف دیگر انگلستان هم مانند سایر کشورهای متفق در صدد بود عوامل ضدکمونیسم را بر روسیه مسلط سازد تا دولت مزبور مجبور به ترک مخاصمه نشود (لنچافسکی، ص ۱۱۷). چرا که پایان جنگ نامشخص بود و خطر در اوج خود قرار داشت.

برخی محققین مدعی‌اند تعلقات تاریخی بریتانیا نسبت به قفقاز هرگز قوی نبوده است (Kelly, p.2). اما واقعیت این است که حداقل در این زمان قفقاز از نظر انگلیسی‌ها به یکی از شریان‌های حیاتی تبدیل شده بود و امپراتوری بریتانیا آنجا را برای حفظ منافع خود بسیار با اهمیت قلمداد می‌کرد. بریتانیا این منطقه را برای حفظ قدرت خویش در ایران، افغانستان، و مهم‌تر از همه در هند بسیار حیاتی می‌دانست (Timothy, p.104). آن‌چنان‌که لوید جورج (Lloyd George) نخست‌وزیر بریتانیا بعدها اذعان کرد، در آن زمان حفظ قفقاز و منابع مهم آن از جمله چاه‌های نفت باکو برای بریتانیا ضروری بود (Gokay, p.22). مقامات و دولتمردان بریتانیا لزوم مقابله با وضعیت پیش‌آمده را مرتباً گوشزد می‌کردند. آرنولد توینبی، مورخ مشهور که بعدها کارشناس واحد اطلاعات

سیاسی بخش خاورمیانه وزارت امور خارجه شد، درخصوص برنامه‌ریزی آلمانی‌ها برای پیگیری اندیشه استفاده از خط‌آهن برلین - بخارا هشدار داد (Schwarz, p.105). تا سپتامبر ۱۹۱۸/شهریور ۱۲۹۷ شمار سربازان آلمانی در قفقاز به ۱۹۰۰۰ تن رسیده بود (Kelly, p.19).

فیلد مارشال ویلسون، رئیس ستاد کل ارتش امپراتوری بریتانیا همانند بقیه سیاستمداران و سایر مقامات دولتی لندن معتقد بود که یکی از اهداف اصلی جنگ آلمان اینست که به مثابه قدرت مسلط، جانشین بریتانیا در شرق شود. ظاهراً فروپاشی ارتش روسیه راه نفوذ به قلب امپراتوری بریتانیا در شرق یعنی هندوستان را از طریق قفقاز و شمال غربی ایران، به روی آنان گشوده بود. او پیشنهاد کرد که برای ایجاد مانع مؤثری در برابر توسعه طلبی آلمان به سوی شرق، ضروریست نیروهای انگلیس را «از بغداد تا شمال غربی ایران مستقر کنیم و با تکیه بر قدرت سازمان یافته نظامی بین بغداد و دریای خزر، سازمان‌های محلی به وجود آوریم و خود را به قفقاز برسانیم» (صباحی، ص ۶۷). بریتانیا در نتیجه آتش‌بس میان آلمان و شوروی در برست لیتوفسک، با تمرکز قوای آلمان در جبهه فرانسه مواجه شده بود، و بنابراین به قسمت اعظم قوای خود در آن جبهه نیاز داشت (لنزوسکی، ص ۴۳)، و با این وصف اعزام فوری قوا به قفقاز و شمال غرب ایران که مورد تهدید ترک‌ها بود ناممکن می‌نمود. از طرف دیگر بغداد از باکو ۸۰۰ مایل (حدود ۱۲۸۸ کیلومتر) فاصله داشت و بیشتر راه‌های مواصلاتی خراب و ناهموار بود و از سراسر منطقه قطعی زده شمال ایران عبور می‌کرد (سایکس، ص ۶۸۳).

در جلسه کابینه جنگ بریتانیا در ۲۶ فوریه ۱۹۱۸ / ۷ اسفند ۱۲۹۶، وزارت جنگ خواستار دخالت نظامی در شمال غرب ایران شد. ویلسون رئیس کل ستاد ارتش بریتانیا، در جلسه اول مارس حضور یافت و خواستار اعزام یک نیروی ۱۳۰۰ نفری به شمال غربی ایران شد. کمیته شرق، که پس از انقلاب روسیه برای توجه بیشتر انگلیس به جبهه شرق ایجاد شده بود، پس از شنیدن سخنان ویلسون و بررسی نظرات سرچارلز مارلینگ (Marling) وزیرمختار این کشور در ایران و وزارت امور هند، به اتفاق آراء تصمیم به دخالت نظامی در قفقاز گرفتند (صباحی، ص ۱۰۵). برای این منظور قوایی تحت فرماندهی ژنرال دسترویل آماده شد.

وقتی ژنرال مارشال فرمانده قوای انگلیس در بین‌النهرین، که ظاهراً وضع نظامی این منطقه را خوب می‌دانست از اعزام یک هیئت نظامی بریتانیایی از راه ایران به قفقاز

اطلاع یافت، اظهار داشت که از دیدگاه نظامی وارد آوردن ضربه به ارتش عثمانی در بین‌النهرین بسیار مناسب‌تر از درگیری با نیروهای آن کشور در قفقاز می‌باشد. اما سرانجام دستورات مستقیمی برای اجرای این نقشه که از نظر او یک اقدام جنون‌آمیز بود رسید (میروشنیکف، ایران در جنگ جهانی اول، ص ۸۸). مارشال همچنین موظف بود با واحدهای ارتش بین‌النهرین از عملیات ژنرال دنسترویل در قفقاز حمایت کند (همان). دنسترویل به طور رسمی به عنوان رئیس هیئت انگلیسی در قفقاز و نماینده انگلستان در تفلیس تعیین شده بود و می‌بایست در حدود ارمنستان، گرجستان، داغستان و جمهوری تازه تأسیس آذربایجان به کمک قوای نظامی خود می‌شتافت و با استفاده از نیروهای محلی، راه‌های نفوذ آلمانی‌ها و ترک‌ها را سد می‌کرد. در ابتدا ۱۵۰ نفر صاحب‌منصب و ۳۰۰ نفر سرباز جزء هیئت او بودند و چند اتومبیل جنگی تحت امر او گذاشته شده بود تا هرچه زودتر خود را به تفلیس برساند و نقشه بریتانیا را به موقع اجرا کند. (فرمانفرمیان، ص ۳۰۷) سرپرسی سایکس مأموریت دنسترویل در جنگ اول جهانی را یکی از قمارهای بزرگ بریتانیا تلقی کرده است (سایکس، ص ۶۸۳).

قبل از آنکه دنسترویل وارد قفقاز شود، مقامات و هیئت‌هایی از طرف او وارد قفقاز شده بودند. از جمله این هیئت‌ها، شماری از افسران اطلاعاتی انگلیس در قفقاز بودند که به کمیته‌ای در تفلیس تحت عنوان «دفتر نمایندگی نظامی قفقاز» (Caucasus Military Agency) تحت فرماندهی کلنل جی. د. پایک (G. D. Pike) ملحق شدند. این هیئت در اصل برای حمایت از نیروهای تزاری در جبهه شرق ایجاد شده بود (Gokay, p. 33). پایک که به عنوان یک عامل محرک، نیروهای محلی را به مبارزه علیه بلشویک‌ها دعوت می‌کرد، بعدها در جریان پیشروی بلشویک‌ها کشته شد (Millman, p. 299). از جمله افسرانی که در ۱۳ فوریه ۱۹۱۸ / ۲۴ بهمن ۱۲۹۶ به باکو رسید ماژور ج. م. گلداسمیت (G.M. GoldSmith) بود. در منابع، اطلاعات بسیار اندکی در رابطه با فعالیت‌های دفتر نمایندگی نظامی قفقاز و اقدامات گلداسمیت وجود دارد. او ضمن حمایت از روس‌های سفید علیه ترک‌ها، به ایجاد رابطه با بلشویک‌ها نیز اقدام نموده بود (Gokay, p. 33). حتی ادعا شده که او در آخر ماه فوریه توانسته بود رضایت شائومیان، (Stepan Shaumian) رهبر حکومت بلشویکی باکو را، نسبت به ورود قوای دنسترویل به همراه ۴۰ افسر و ۵۰ صاحب منصب دیگر با ۴ زره‌پوش برای عبور از باکو و پیشروی به تفلیس، به دست آورد (Ibid). اگر این روایت صحت داشته باشد، تناقض موجود در همکاری همزمان این

افسران با روس‌های تزاری و بلشویک‌ها را می‌توان به این شکل توجیه کرد که سیاست انگلیس در آن زمان در درجه اول متوجه دفع خطر ترک‌های عثمانی و آلمانی‌ها بود و در این راه حتی همکاری با بلشویک‌ها را هم ضروری می‌دید.

یکی دیگر از این افسران، ژنرال اوفلی شور (Offely Shur) افسر ستاد بود که به تفلیس رفته بود تا به عنوان رابط میان ملی‌گرایان قفقاز - ارمنیانی که به مقاومت در برابر تهاجم عثمانی‌ها می‌اندیشیدند - و نیز انگلیسی‌ها عمل کند (لنزوسکی، ص ۴۵). اوفلی شور از قفقاز گزارش داد چنان‌که بریتانیا قصد تشکیل واحدهای نظامی ارمنی و گرجی را دارد باید بی‌درنگ به این اقدام مبادرت ورزد (مابرلی، ص ۳۲۷). در همین زمان بود که یک واحد نظامی از نیروهای آلمان وارد تفلیس شد و به همین خاطر هیئت نظامی بریتانیا مجبور شد در ۳ مه ۱۹۱۸/۱۲ اردیبهشت ۱۲۹۷ این شهر را به مقصد ولادی قفقاز (پایتخت امروز اوستیای شمالی) ترک کند (همان، ص ۳۷۷). زمانی که دنسترویل در همدان بود، ژنرال اوفلی شور از قفقاز بازگشت و در دیدار با دنسترویل اوضاع آنجا را ناامید کننده خواند. بنا به گزارش اوفلی شور، سیاستمداران تفلیس به طور کلی مردد و هوادار آلمان بودند و اتکا به آلمان را در برابر خطر ترک‌های عثمانی از اعتماد به انگلیسی‌ها به مراتب بهتر می‌دانستند (لنزوسکی، ص ۴۵). این در حالی بود که حتی در خود باکو هم وضعیت بدتر از تفلیس بود. مسلمانان و بالاخ‌آذری‌ها، مخالف هرگونه مقاومتی در برابر ترک‌های عثمانی بودند و حتی خوشحال می‌شدند که ببینند آنها سراسر آن منطقه را به تصرف درآورده‌اند (Gokay, p.30). در چنین شرایطی ژنرال دنسترویل متوجه شد عزیمت به تفلیس ناممکن و بی‌نتیجه خواهد بود و در این میان تنها راه چاره را در اشغال باکو و جلوگیری از دستیابی ترک‌های عثمانی به نفت این شهر دید (دنسترویل، ص ۱۹۲). دنسترویل، بعد از باز شدن راه قزوین - انزلی توسط لازار بیچراخوف (Lazar Bichrakhov) سرهنگ تزاری که حاضر به پذیرش حکومت بلشویک‌ها بر روسیه نبود و بعد از خروج ژنرال باراتف (Baratov) فرمانده قوای روسیه در ایران، به وسیله انگلیسی‌ها اجیر شده بود و با عده‌ای سالدات روس توانسته بود قزوین را تصرف کند (سپهر، ص ۳۸۹)، مرکز ستاد خود را به این شهر انتقال داد. او پس از ورود به انزلی با مخالفت کمیته سرخ مواجه شد که از حرکتش به باکو جلوگیری نمودند. این کمیته به دنبال انقلاب اکتبر و از آن دسته از روس‌هایی تشکیل شده بود که اقتدار بلشویک‌ها بر روسیه را به رسمیت شناخته بودند. در آنجا رئیس کمیته سرخ

به دسترویل خاطرنشان ساخت با توجه به صلح روسیه و آلمان و امضاشدن معاهده برست لیتوفسک دیگر روسیه متفق انگلستان نیست و از جریان جنگ خارج شده و بنابراین عزیمت او به قفقاز ناممکن است. دسترویل به ناچار به قزوین بازگشت و منتظر فرصت ماند (فخرایی، ص ۵۷). در این مرحله وزارت جنگ بریتانیا دنبال راه حل دیگری بود؛ از جمله این راه حل ها سازماندهی نیروهای داوطلب از بقایای قوای روس بود، لیکن قوای بریتانیا عملاً نتوانستند داوطلبان زیادی بیابند (صباحی، ص ۶۵). وضع بدین منوال باقی بود تا آن که کلنل لازار بیچراخوف با فریفتن کمیته انقلابی انزلی یا همان کمیته سرخ و تظاهر به وفاداری به بلشویسم به باکو راه پیدا کرد و کمی بعد به دنبال کودتایی در باکو که منجر به سقوط کمون باکو و جایگزینی رژیم ریومی با عنوان حکومت خزر مرکزی یا سنتروکاسپی شد؛ انگلیسی ها نیز بدان جا راه پیدا کردند (Kazemzadeh, p.133). کمیسرهای کمون باکو به رهبری شائومیان همگی دستگیر و زندانی شدند (آفاناسیان ص ۷۸).

۵. اوضاع باکو و حمله عثمانی ها

دسترویل بدون فوت وقت برای تشکیل یک واحد به جای تشنت فرماندهی نظامی موجود و تأمین تدارکات، با اداره کنندگان خزر مرکزی وارد مذاکره شد. ولی تلاش های وی در این زمینه به جایی نرسید. در عرض دو هفته که از ورود نیروهای بریتانیا به باکو می گذشت، کاملاً روشن شد که نمی توان به نیروهای محلی و توانایی «مدیریت خزر مرکزی» در امر سازماندهی امکاناتش برای دفاع از باکو دل بست. ارمنیان که بخش اعظم قوای باکو را تشکیل می دادند، به رغم ترس و وحشتشان از عثمانی ها، تمایلی به جنگیدن نشان نمی دادند، و با کوچک ترین حرکت دشمن، مواضع خود را ترک می گفتند. آذربایجانی ها با ارمنیان دشمنی داشتند و برای کشتار و غارت رقبای خویش فقط مترصد ورود ترک های عثمانی بودند (آلیس، ص ۵۹). ماجرای حضور یک ماهه دسترویل در باکو، از ۱۷ اوت/۲۶ مرداد، تا ۱۴ سپتامبر/۲۳ شهریور ۱۲۹۷، شرح اختلاف دائم حاصل از توطئه و سرخوردگی پیوسته میان او و حکومت دیکتاتوری سنتروکاسپی یا حکومت مرکزی بحر خزر است. دسترویل به عنوان یک سرباز کارکشته معتقد بود باید فرماندهی عملیات دفاعی را در دست داشته باشد، اما گروهی از مدافعان شهر به «امپریالیست های انگلیسی» بی اعتماد بودند و سایرین هم در آرزوی کسب

فرماندهی برای خود بودند. دسترویل قادر به اتخاذ یک نقشه تدافعی نبود، زیرا کسی از دستوراتش پیروی نمی کرد. تنها ضعف نیروهای دشمن بود که باعث شد باکو تا مدت زیادی حفظ شود (Kazemzadeh, p.139).

همان گونه که پیش تر اشاره شد، پیشروی به شرق و تصرف مناطق ترک نشین و مسلمان، از جمله در قفقاز، از اهداف مهم عثمانی ها به شمار می آمد. عثمانی ها برای موفقیت بیشتر در دستیابی به اهدافشان با آلمان متحد شده بودند، لیکن آلمانی ها که برای ادامه جنگ نیازمند مواد خام و منابع انرژی بودند نیاز به دستیابی به قفقاز و از جمله باکو را احساس کردند و از آنجا که با شوروی در صلح بودند، در صدد برآمدند به صورت مسالمت آمیز به هدف خود برسند. این در حالی بود که دولت شوروی با توجه به بحران های داخلی اش، میل نداشت شهر باکو و منابع نفتی آن به دست ترک های عثمانی و انگلیسی ها بیفتد (الیس، ص ۵۳)، بنابراین مایل بود در این گیر و دار با آلمان به توافق برسد.

آلمانی ها به دو دلیل موافق معامله با شوروی بر سر نفت باکو بودند: نخست، آنان مخالف فشار آوردن بر بلشویک ها بودند و اعتقاد داشتند حکومت بلشویک ها تا مدت های زیادی روسیه را دچار هرج و مرج می کند و چنین وضعی بهتر از وجود یک روسیه قدرتمند بود. چرا که اگر حکومت بلشویکی شکست می خورد، چه بسا که با متفقین علیه آلمان متحد می شد و موفقیت های این کشور از جمله قرارداد برست لیتوفسک را نقش بر آب می ساخت. بنابراین آلمانی ها به دنبال یک مصالحه آرام در شرق بودند و حتی به بلشویک ها کمک های مالی می دادند تا وارد جرگه متفقین نشوند (Holger, p.339). دوم اینکه مایل بودند قشون ترکیه عثمانی را از این منطقه دور سازند و ترجیح می دادند آنها را به جنگ با انگلیسی ها در بین النهرین مشغول دارند (آفاناسیان، ص ۶۱). در واقع در این زمان، یعنی در ماه های پایانی جنگ جهانی اول، میان آلمان و عثمانی تضاد منافع به وجود آمده بود و حداقل در مورد قفقاز، این دو کشور رقابت شدیدی با هم داشتند که بحث بیشتر از آن در این نوشتار جایی ندارد (برای اطلاع بیشتر نک: Kazemzadeh, pp.147-163).

بنابراین عثمانی ها تصمیم گرفتند به باکو حمله کنند. آنها از آلمان ناراضی شده و معتقد بودند این کشور عملکردی دوپهلوی در پیش گرفته است (Kazemzadeh, p.143). این در حالی بود که از نظر روس ها، باکو نه تنها یک سر پل به شمار می رفت که می بایست به هر بهایی آن را برای تصرف مجدد قفقاز حفظ نمایند، بلکه بزرگ ترین

منبع تأمین نفت شوروی نیز بود (آفاناسیان، ص ۶۹-۷۰). وقتی حکومت شوروی از حمله ترک‌های عثمانی به باکو باخبر شد، به برلین اعتراض کرد. چیچرین (Chicherin)، کمیسر امور خارجه شوروی، در ادامه این اعتراضات در سومین نامه‌اش به برلین نوشت: «به‌رغم اطمینان‌هایی که دولت امپراتوری آلمان داده که باکو اشغال نخواهد شد، ترک‌ها پیشروی خود را به سوی این شهر ادامه می‌دهند.» (همان، ص ۷۸)

اما آلمانی‌ها که بین علاقه به نفت باکو و ضرورت محو اثر انگلیس در قفقاز سردرگم بودند، سرانجام از مخالفت با حمله ترک‌ها به باکو دست برداشتند. ژنرال هیندنبورگ (Hindenburg) ضمن چشمداشت به نفت باکو در هوای آن بود تا نفوذ انگلیس را در باکو از میان بردارد و در این راستا تا آنجا پیش رفت که تصمیم گرفت دو تیپ از نیروهای آلمان را نه فقط برای کمک به ترک‌ها در مبارزه با انگلیسی‌ها، بلکه برای تسخیر میدان‌های نفت باکو به قفقاز گسیل دارد. بنابراین به عثمانی‌ها پیشنهاد همیاری داد. اما عثمانی‌ها زیرکانه از پذیرش این پیشنهاد یاری و مساعدت خودداری کردند (سه ویته خوسکی، ص ۵۳). هم‌اکنون ترک‌ها می‌توانستند حمله خود به باکو را تحت عنوان مقابله با انگلیسی‌ها توجیه کنند (پیپیا، گ. و.، стр. 127).

۶. سرانجام دنستروفورس

با توجه به مشکلاتی چون عزم ترک‌های عثمانی در فتح باکو و نبود سیاست و عملکرد مشترک میان مدافعان باکو و مشکلات دیگری که پیش‌روی دنسترویل قرار داشت، به زودی او تنها راه چاره را در عقب‌نشینی از این شهر و بازگشت به انزلی یافت. ژنرال لوئین، از مقامات ارتش انگلیس در بین‌النهرین، که تنها برای دیداری یک روزه، از بغداد به باکو آمده بود، در اول سپتامبر با ژنرال دنسترویل در مورد وضعیت این شهر وارد مذاکره شد و پس از مذاکرات لازم، دو طرف با توجه به مشکلات دفاع از باکو، به این نتیجه رسیدند که تلاش برای دفاع از آن فایده‌ای دربر نخواهد داشت و قشون انگلیس باید فوراً شروع به تخلیه شهر نمایند (دنسترویل، ص ۴۱۲).

در این راستا دنسترویل قصد خود مبنی بر ترک باکو را به اطلاع مقامات حکومت خزر مرکزی رساند، که با مخالفت آنان مواجه شد و عقب‌نشینی قوای بریتانیا، ترک وظیفه و خیانت قلمداد گردید. این امر موجب وخامت بیشتر روابط آنان شد. (Kazemzadeh, p.142). شاید در همان روزها بود که وزارت جنگ و یا شاید کمیته

شرق به ژنرال مارشال، فرمانده نیروهای بریتانیا در بین‌النهرین، پیشنهاد کرد که دسترویل چاه‌های نفت را قبل از عقب‌نشینی منفجر کند (Gokay, p.43)، چنان که قبلاً در مورد چاه‌های نفت رومانی نیز به همین شکل دستور داده بود. (یرگین، ص ۲۲۲) ژنرال مارشال در پاسخ نوشت: «من هرگز باکو را ندیده‌ام، اما می‌دانم که آنجا در حدود دوهزار چاه نفت وجود دارد... و برای از بین بردن این همه چاه، چندین تن مواد منفجره لازم است و من خود را درگیر چنین کاری نمی‌کنم» (Wilson, p.41).

اما شواهد حاکی از آن است که در ۳۱ اگوست/۹ شهریور فرمان وزارت جنگ مبنی بر عقب‌نشینی از باکو و ویران کردن چاه‌های نفت به اطلاع دسترویل رسیده بود، زیرا او تصمیم به اجرای چنین کاری گرفت و این اهالی محلی بودند که مانع از اجرای چنین اقدامی شدند (فرمانفرماتیان، ص ۳۱۴). قرار بود اقدامی مشابه در میدین نفتی ایران صورت گیرد؛ انگلیسی‌ها برای جلوگیری از بهره‌برداری نفت جنوب ایران و در نتیجه، تصرف احتمالی آن توسط قوای ترک عثمانی و آلمانی اقدام به مین‌گذاری این میدین نموده بودند و حتی مقرر شده بود در صورت حمله دشمن، اقدام به بمباران پالایشگاه آبادان نمایند (وزیری، ص ۸۸). در این وضعیت سقوط باکو محتمل به نظر می‌رسید، یک هواپیمای انگلیسی از ورود نیروهای کمکی برای دشمن خبر می‌داد. در ساعت چهار بامداد روز ۱۴ سپتامبر/۲۳ شهریور، ترک‌ها بالاخره حمله شدیدی کردند و بنابراین دسترویل به سربازانش دستور عقب‌نشینی داد (Kazemzadeh, p.142).

انگلیسی‌ها به واسطه ترس از بروز خشم هم‌پیمانان روسی و ارمنی‌شان یا همان نیروهای حکومت دیکتاتوری سنتروکاسپی باکو که مخالف عقب‌نشینی او بودند، تا فرارسیدن شب منتظر ماندند تا با استفاده از تاریکی شب، سوار کشتی‌هایشان شوند و باکو را ترک کنند. هنگامی که حکومت باکو دریافت انگلیسی‌ها شهر را ترک کرده‌اند، در صدد متوقف کردن آنان برآمد، اما انگلیسی‌ها موفق شدند از شهر دور شوند (Ibid, p.142). یکی از افسران انگلیسی، کاپیتان تیگ جونز (Teague Jones) از بخش سرویس اطلاعات نظامی، در خاطرات خود دلیل شکست دسترویل را اول، کمی میزان نیروهای انگلیس و دوم، دیر رسیدن این نیروها به باکو می‌داند (Gokay, p.40). اما این شکست به هر دلیلی که بود پیامدهای زیانباری برای ارمنیان داشت. این شکست که به دخالت بریتانیا در طول جنگ جهانی اول در قفقاز پایان داد، موجب قتل هزاران ارمنی گشت و به همین دلیل ارمنیان عقب‌نشینی دسترویل را خیانت قلمداد کردند

(Arsalanian, p.205). ترک‌ها با ورود به شهر، ارمنیان را قتل‌عام کرده و در این بین هزاران ارمنی توسط ترک‌های عثمانی و مساواتیست‌ها کشته شدند (میروشنیف، ۱۵۸). در هر حال آمار کشته‌شدگان طبق اعلام شورای ملی ارمنه ۸۹۸۸ نفر بود (Kazemzadeh, p.144). آفاناسیان به نقل از روزنامه ایتالیایی «کورییر دل‌اسرا» در روز ۹ اکتبر ۱۷/۱۹۱۸ مهر ۱۲۹۷ می‌نویسد:

«ورود تعداد کمی سرباز انگلیسی به باکو به‌جای این‌که کمکی برای قوای ارمنی که از چهارماه قبل با ترک‌ها می‌جنگیدند باشد، برعکس اوضاع را به ضرر آن‌ها تغییر داد. درواقع مادامی‌که ارمنه تنها بودند آلمانی‌ها مانع از حمله ترک‌ها به باکو می‌شدند، زیرا هیچ نفعی نداشتند که ترک‌ها جای پای محکمی در قفقاز پیدا کنند. ولی برعکس وقتی انگلیسی‌ها رسیدند آلمانی‌ها تصمیم گرفتند به هر قیمتی شده شهر را تصرف کنند... بلشویک‌ها که تا آن زمان ارمنه را یاری می‌کردند به محض ورود سربازان انگلیسی اسلحه خود را به زمین گذاشتند» (آفاناسیان، ص ۸۱).

اما از نظر نظامی عقب‌نشینی دنسترویل از باکو یگانه راه ممکن بود که می‌بایست انجام گیرد (Kazemzadeh, p.143). همچنین به دنبال تخلیه باکو از قوای دنسترویل، شائومیان و دیگر کمیسرهای زندانی کمون باکو، موفق به فرار به بندر کراسنودسک در شرق خزر شدند اما توسط حکومت ضد بلشویک آنجا تیرباران شدند، مسئله‌ای که بی ارتباط به دخالت انگلیسی‌ها هم نبود (Polyakov, p. 74).

ژنرال دنسترویل پس از تخلیه باکو راهی انزلی و از آنجا عازم بغداد شد و فرماندهی نیروهای انگلیسی به ژنرال تامسون، فرمانده جدید قوای انگلیس در شمال ایران، سپرده شد. (آلیس، ص ۹۰) هرچند حضور انگلیسی‌ها در باکو تنها یک ماه به طول انجامید، محروم کردن آلمان از نفت باکو در همین فاصله کوتاه ضربه قاطعی بر این کشور بود، به طوری که ژنرال لودندورف ناگزیر شد بگوید: «برای ما ضربه‌ای جدی بود» (یرگین، ص ۲۲۲).

اشغال باکو توسط ترک‌ها دیری نپایید. با تسلیم بلغارستان در ۳۰ سپتامبر ۱۲۹۷/۸ مهر ۱۹۱۸ و کناره‌گیری آن دولت از صف دولت‌های مرکز که به قطع ارتباط عثمانی با آلمان و اتریش منجر گردید، کار یکسره شد. کابینه احمد عزت پاشا با متفقین وارد صلح شد و قرارداد ترک مخاصمه مدروس را امضا نمود (بیات، ص ۷۸). به موجب قرارداد ترک مخاصمه مدروس که در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۸ / ۹ آبان ۱۲۹۷ در عرشه رزمنو انگلیسی «آگامنون» بین دریاسالار گوکالتروپ و حسین رئوف بیگ وزیر جنگ عثمانی امضا شد، ترکیه عثمانی متعهد گردید شمال غربی ایران و قفقاز را تخلیه نماید

(افاناسیان، ص ۸۱). کاپیتان نوریس به منظور مقابله با تلاش احتمالی ترک‌ها برای عبور از بحر خزر و تسخیر قزل سو یا پیاده کردن قوا در ایران با استفاده از برخی ادوات توپخانه که از باکو آورده شده بود، چندین کشتی را مسلح کرد (آلیس، ص ۹۰). گزارش شد ترک‌ها و آلمانی‌ها هر دو درصدد خریداری ناوگان دریایی متعلق به حکومت سنتروکاسپی هستند (مابری، ص ۴۶۱). در این صورت، شاید حق با دسترویل بود وقتی می‌گفت تسلط بر خزر راهبردی‌ترین دستاورد لشکرکشی نیروهای انگلیس موسوم به دستورفارس بود (میروشنیکف، توسعه طلبی انگلیس و اشغال ایران، ص ۱۵۰)، زیرا با یک تیر دو نشان مورد هدف قرار گرفت: نخست، از تسلط ترک‌ها و آلمانی‌ها بر خزر و پیشروی آنان به ترکستان جلوگیری به عمل آمد و دوم، با تسلط بر ناوگان خزر موقعیت مناسبی برای اهداف آتی بریتانیا در قفقاز و دریای خزر فراهم آمد. با این حال ترک‌ها بعد از تصرف باکو درصدد عبور از بحر خزر برنیامدند، شاید این موضع آنان ناشی از نبود کشتی‌های لازم و یا ضعف روزافزون توانایی رزمی آنان بوده باشد (آلیس، ص ۹۰).

نتیجه

قفقاز در نتیجه وضعیتی که پس از وقوع انقلاب اکتبر پیدا کرده بود، مورد توجه امپراتوری انگلیس قرار گرفت. اگر بخواهیم عوامل اهمیت یافتن قفقاز برای انگلستان را به ترتیب اهمیت ذکر کنیم، باید به خطر پیشروی آلمان و ترکیه عثمانی به قفقاز و آسیای مرکزی و هند، ظهور خطر بلشویسم، و مسئله نفت قفقاز اشاره کنیم. خطر پیشروی قوای آلمان و ترک‌های عثمانی به شرق و تهدید منافع انگلیس در منطقه، با توجه به مسائلی چون انقلاب اکتبر و خروج روسیه از جنگ، مذاکرات و صلح بلشویک‌ها با آلمان، آزادی صدها اسیر آلمانی و مجار توسط روس‌ها در آسیای مرکزی - که در صورت نزدیک شدن قوای آلمان به آسیای مرکزی به شکل تهدیدی واقعی ظاهر می‌شد - شدت یافته بود. علاوه بر این قدرت‌گیری بلشویک‌ها در قفقاز و احتمال همکاری آنان با آلمانی‌ها و به همان میزان دشمنی با انگلستان، و در نهایت خطر دستیابی قوای آلمان و ترک‌های عثمانی به نفت قفقاز و بحریه خزر که پیشروی آنان به شرق را محتمل‌تر می‌ساخت؛ در کنار جاه‌طلبی خود انگلیسی‌ها برای پرکردن خلأ قدرت در قفقاز بعد از سقوط رژیم تزاری، از دیگر عواملی بود که این منطقه را برای بریتانیا به صورت قانونی حساس و با اهمیت درآورد. از همین رو، انگلیسی‌ها به‌زودی با اعزام قوایی هرچند محدود،

سعی در دخالت سیاسی و نظامی در قفقاز نمودند. انگلیسی‌ها با تسلط یک‌ماهه بر باکو و جلوگیری از دست‌یابی بلشویک‌ها و آلمانی‌ها به نفت آن‌جا، که در آن روزها به شدت موردنیاز طرف‌های درگیر در جنگ بود، و تسلط بر ناوگان خزر و جلوگیری از دست‌یابی قوای حریف بر آن، موفق شدند قوای مخالف خویش را از احتمال موفقیت در پیشروی به شرق بازدارند. به موازات همین سیاست بود که با اعزام نیرو به عشق‌آباد و روی کارآوردن دولتی ضد بلشویک در این ناحیه، ضمن مبارزه با نفوذ و گسترش بلشویسم، احتیاط‌های لازم برای مقابله با عبور احتمالی قوای آلمان و ترک از خزر را نیز در نظر گرفتند. همچنین انگلیسی‌ها با دخالت مستقیم در کودتا علیه کمون باکو، موجب سقوط حکومت بلشویکی این شهر و قتل ۲۶ کمیسر کمونیست رژیم شوروی شدند و بنابراین تنها دژ بلشویسم در قفقاز را سرنگون ساختند. در نهایت، با توجه به آن‌که انگلیسی‌ها در این کار هزینه‌چندانی صرف نکردند و با توجه به آن‌که پس از مدتی بسیار کوتاه پس از ورود ترک‌ها به باکو، دولت عثمانی پیمان متارکه «مدروس» را با متفقین امضا کرد و اقدام به خروج قوای خود از قفقاز نمود، قوای انگلیس بار دیگر در نوامبر ۱۹۱۸ به آسانی وارد قفقاز شدند و تا اگوست ۱۹۱۹ در آنجا ماندند، و به تعقیب و اجرای سیاست‌های جدید انگلستان، به ویژه حمایت از جنبش‌های ضد بلشویکی و تحت‌فشار گذاشتن شوروی پرداختند که بررسی آن از حوزه نوشتار حاضر خارج بود. روی هم‌رفته می‌توان گفت اعزام قوای موسوم به دنسترفورس هرچند نتوانست باکو را از اشغال ترک‌های عثمانی نجات دهد، دستاوردهای قابل توجهی برای بریتانیا به همراه داشت و بنابراین نشان‌دهنده موفقیت عملکرد انگلیس در این برهه زمانی در قفقاز بود.

پی‌نوشت

۱. Dunsterforce: نیرویی انگلیسی به رهبری سرتیپ لاینول دنسترویل که بعد از انقلاب اکتبر و خروج نیروهای تزاری از ایران، مستقیماً از سوی ستاد فرماندهی قوای بریتانیا در بین‌النهرین اعزام شدند تا مناطق شمال غرب و شمال ایران را تحت کنترل گیرند و برای محقق ساختن این برنامه تلاش کردند با تسلط بر قفقاز خلاً حاصل از عقب‌نشینی روس‌ها در جبهه‌های جنگ با عثمانی و آلمان را در این منطقه پرکنند.

منابع

استانفورد، جی شاول، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، جلد دوم، ترجمه محمود رمضان‌زاده، انتشارات آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۰.

- آفاناسیان، سرژ، *ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، از استقلال تا استقرار رژیم شوروی ۱۹۲۳-۱۹۱۷*، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انتشارات معین، تهران، ۱۳۷۰.
- الیس، سی.اچ، *دخالت نظامی بریتانیا در شمال خراسان ۱۹۱۹-۱۹۱۸*، کاوه بیات، مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.
- بیات، کاوه، *طوفان بر فراز ماورای قفقاز*، مرکز اسناد و دیپلماسی، تهران، ۱۳۸۰.
- پاسدردماجیان، هراند، *تاریخ ارمنستان*، ترجمه محمد قاضی، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۹.
- دنسترویل، ل. سی.، *خاطرات ژنرال دنسترویل سرکوبگر جنگل*، ترجمه ح. انصاری، کتاب فرزاد تهران، ۱۳۶۱.
- روزول پالم، رابرت، *تاریخ جهان نو*، جلد دوم، ابوالقاسم طاهری، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰.
- سایکس، پرسی، *تاریخ ایران*، جلد دوم، محمدتقی فخرگیلانی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۸۱.
- سپهر، ا.ع.، *ایران در جنگ بزرگ*، ۱۹۱۸-۱۹۱۴، بی نا، تهران، ۱۳۳۶.
- سه وینه خوشکی، تادیوس، *آذربایجان روسیه*، شکل‌گیری هویت ملی در یک جامعه مسلمان، ترجمه کاظم فیروزمند، نشرشادگان، تهران، ۱۳۸۱.
- صبحی، هوشنگ، *سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه*، ترجمه پروانه ستاری، نشرگفتار، تهران، ۱۳۷۹.
- فرمانفرمائیان، *جنگ انگلیس و عثمانی در بین‌النهرین (۱۹۱۸-۱۹۱۴)* و *عواقب آن در ایران*، به کوشش منصوره اتحادیه و بهمن فرمان، کتاب سیامک، تهران، ۱۳۸۴.
- کاظم‌بیگی، محمدعلی، *دریای خزر و قدرت‌های بزرگ امپریالیسم بریتانیا (۱۳۳۸-۱۳۳۶ هـ.ق)* انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۴.
- کنان، ژرژ، *روسیه و غرب در زمان لنین و استالین*، ترجمه ابوالقاسم طاهری، انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳۴۴.
- گرکه، اولریخ. *پیش به سوی شرق*، جلد اول، ترجمه پرویز صدری، نشر سیامک، تهران، ۱۳۷۷.
- لاندو، جیکوب، *پان ترکیسم: یک قرن در تکاپوی الحاقگری*، ترجمه حمید احمدی، نشر نی، تهران، ۱۳۸۲.
- لنچافسکی، ژرژ، *تاریخ خاورمیانه*، ترجمه هادی جزایری، انتشارات اقبال با همکاری انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳۳۷.
- لنزوسکی، جورج، *رقابت روسیه و غرب در ایران*، اسماعیل رائین، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۳.
- مابری، جیمز، *مأموریت در ایران (جنگ جهانی اول ۱۹۲۰-۱۹۱۴)*، کاوه بیات، انتشارات رسا، تهران، ۱۳۶۹.
- مورن، ماکسیم، *تاریخ دول معظم از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۷*، جلد دوم، ترجمه علی اصغر شمیم، انتشارات مدیر، تهران، ۱۳۷۹.
- میروشنیکف، ل.ی، *ایران در جنگ جهانی اول*، علی دخانیاتی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۴.
- میروشنیکف، ل.ی، *توسعه طلبی انگلیس و اشغال ایران ۱۹۲۰-۱۹۱۴*، محمد نایب‌پور، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، تهران، ۱۳۸۷.

وزیری، شاهرخ، نفت و قدرت در ایران (از قنات تا لوله)، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات عطایی، تهران، ۱۳۸۰.

یرگین، دانیل، تاریخ جهانی نفت، جلد اول از سال ۱۹۴۵-۱۸۵۹، غلامحسین صالح‌یار، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴.

Gokay, Bulent, *The Battle For Baku (May-Septamber 1918)*, peculiar Episode in The History of Caucasus. The Turkish yearbook,[vol.xxv].

Kazemzadeh, firuz, *Struggle for Transcaucasia (1917-1921)*, New York, Philosophical Library, 1951.

Polyakov, Y, *A short history of soviet society*, Moscow, progress publishers, 1977.

Wilson, Arnold, *Mesopotamia 1920-1917, A clash of loyalties*, London, oxford university press 1931.

رساله

Kelly, Sean, "Britain Has Ruled Here, Transcaucasia and consideration of imperial defence", in: Lord Curzon's search for a near eastern settlement, 1918-1923, Thesis Submitted in partial Fulfillment of the requirements for The degree of master of Arts in the department of History, Simon fraser University October, 2003.

منابع روسی

пипия, Г. В., *германский империализм в Закавказье в 1910-1918 гг.* издательство наука глвная, литературы, москва 1978.

(امپریالیسم آلمان در ماورای قفقاز در سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۸)

مقالات

Arsalanian, artin, "Dunsterville's: Adventures A reappraisal source" international journal of middle East Studies vol.12.no 2.(sep.1980)pp.199-216.

Holger, H. herwig, "German Policy in The Eastern Baltic sea in 1918: Expantion or Anti-Bolshevik Crusade?", *Slavic Review*", vol.32. No.2 (jun,1973) pp.339-357.

Millman, Brock., "The problem with Generals: Military Observers and the Origins of the Intervention in Russia and Persia, 1917-1918", *journal of contemporary* vol 33(2), 291-32.

Schwarz, Benjamin, "divided Attention: Britain's perception of a German Threat to her Eastern position in 1918", *journal of contemporary History*, vol.28, No.1, (Jan.,1993) , pp. 103-122.

Timothy, C. Winegard. Liutenant., "Dunsterforce: A Case Study of Coalition Warfare in The Middle East, 1918-1919", *The Canadian Army journal* 8.3 Fall, 2005 .